



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳ بهمن ۱۴۰۳

موضوع کلی: امارات و ظنون

موضوع جزئی: ۵. حجیت خبر واحد - ادله حجیت خبر واحد - دلیل اول: کتاب - ۴. آیه سوال - مصادف با: ۲۱ رجب ۱۴۴۶

بررسی اشکالات نسبت به استدلال به آیه سوال - اشکال سوم و پاسخ آن - شرح رساله حقوق - «و بالله العصمه و التأيید»

جلسه: ۷۳

سال شانزدهم

«الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين»

خلاصه جلسه گذشته

نسبت به استدلال به آیه سوال چند اشکال مطرح شده است. در جلسه گذشته اشکال اول و اشکال دوم مورد رسیدگی قرار گرفت. اشکال اول را به ضمیمه پاسخ محقق اصفهانی بیان کردیم و پاسخ ایشان را مورد بررسی قرار دادیم لکن نتیجه این شد که این اشکال شاید وارد نباشد. اینکه آیه وجوب سوال را مشروط به حصول علم کرده و منظور از علم نیز علم حقیقی است، این قابل اثبات نیست، گفتیم «إِنْ كُنْتُمْ لَّا تَعْلَمُونَ» در اینجا بر وزن «رفع ما لا يعلمون» است. بر این اساس هم شامل علم حقیقی می‌شود و هم شامل علم تعبدی.

اشکال دوم نیز این بود که مورد این آیه یک مسئله اعتقادی است و خبر واحد در امور اعتقادی حجت نیست. این را نیز پاسخ دادیم.

سوال:

استاد: اگر ما گفتیم خبر واحد مفید علم نیست، اما مفید ظن است. فرض هم این است که مخبر یک شخص ثقه‌ای است... من می‌خواهم به سیره عقلاء استناد کنم. از دید عقلاء کسی که یک خبری را می‌آورد به خبر او ترتیب اثر می‌دهند. ممکن است شما اشکال کنید که اینکه عقلاء به خبر ثقه ترتیب اثر می‌دهند نه از این باب است که افاده ظن می‌کند یا آن را نازل منزله علم می‌دانند بلکه برای این است که اگر به خبر ثقه عمل نکنند گرفتار می‌شوند، امورشان مختل می‌شود. اگر قرار باشد در همه چیز علم پیدا کنند و به دنبال حصول یقین باشند، اصلاً هیچ کاری پیش نمی‌رود. پس اصلاً مسئله تنزیل منزله العلم مطرح نیست. آن هم اگر باشد به هر حال عقلاء به یک چیزی که مفید علم نیست ترتیب اثر می‌دهند. ما وجهش را کاری نداریم که آیا از باب این است که آن را جانشین علم می‌دانند یا از این باب است که زندگیشان مختل می‌شود؛ می‌گوییم نه، مخبر ثقه اگر خبری بیاورد به خبر او ترتیب اثر می‌دهند و همین مقدار برای ما کافی است. آیه امر به سوال کرده و لذا دلالت بر وجوب سوال دارد. مشکل این بود که وجوب سوال مشروط به حصول علم است یعنی در صورتی سوال واجب است که شما علم و یقین پیدا کنید و الا سوال واجب نیست. زیرا ما اول باید وجوب سوال را ثابت کنیم و بعد بگوییم این ملازمه دارد با وجوب قبول. اگر وجوب قبول بالملازمه ثابت شد این یعنی حجیت خبر. ما می‌گوییم اگر برای ما علم حاصل شود ملاک مشخص است. وجوب سوال مشروط به حصول علم است. اما آیا این علم، علم حقیقی است یا اعم از حقیقی و تعبدی؟ یعنی یک چیزی ممکن است علم حاصل نکند ولی وجوب سوال به قوت خودش باقی

باشد. پس «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» می‌خواهد بگوید که چیزی را نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید. بالاخره فرض این است که روات اهل ذکر هستند، یک وقت شما می‌گویید اینها اهل ذکر نیستند، این اشکال سوم است که ما می‌خواهم مطرح کنیم، اما فرض این است که روات اهل ذکر هستند ولی قولشان یقین ایجاد نمی‌کند، ما می‌گوییم لایعلمون بر وزان همه مواردی که در قرآن و روایات استعمال شده، معنای عام دارد، یعنی اینکه اگر نمی‌دانید پرسید و به نوعی رفع جهل کنید، نمی‌خواهد یقین صد در صدی را مطرح کند.

سوال:

استاد: یعنی چه؟ می‌گوید حتی اگر علم حقیقی هم حاصل نشد شما باید سوال کنید.

سوال:

استاد: این مفروض است. اگر ما گفتیم اهل ذکر گاهی قولشان مفید علم حقیقی است. گاهی اینچنین نیست. اگر مفید علم و یقین حقیقی باشد بحثی نیست. اگر مفید علم و یقین نباشد و قول آنها را قبول کنیم، سوال این است پس سوال از اهل ذکر نیز خصوصیت ندارد بلکه ملاک خصوص علم است. پس این نشان می‌دهد مقصود از این آیه این نیست که شما علم و یقین حقیقی پیدا کنید. سیاق آیه اقتضاء می‌کند علم حقیقی مقصود نباشد هر چند اشکال شما را ما قبول کنیم. شما می‌فرمایید باید در مرتبه قبل ما بپذیریم که ظن حاصل شده از خبر ثقه تعبدا علم است و این یعنی پیش از استدلال به این آیه ما فرض گرفتیم خبر واحد معتبر است.

سوال:

استاد: اصلا ظن معتبر یعنی علم تعبدا... دو تا مسئله است. بله ما گفتیم عقلاء این را نازل منزله علم قرار نمی‌دهند تبعا للامام. اما اینکه این را نازل منزله علم قرار نمی‌دهند معنایش این نیست که با آن رفتاری متفاوت از رفتار مقابل علم دارند. نه همانطور که علم را حجت می‌دانند این ظن را نیز حجت می‌دانند. اینها فرق می‌کنند که اینها علم است یا تعبدا علم است لزوما معنایش این نیست که این نازل منزله علم است؛ تعبدا علم است یعنی با اینکه علم نیست باز هم معتبر است. یک وقت شما می‌گویید عقلاء مسئله تنزیل و اینها را کاری ندارند، يعاملون معه معامله العلم، عقلاء با این چیزها کار ندارند، عقلاء می‌بینند اگر به خبر ثقه عمل نکنند زندگیشان می‌لگند. عمل به خبر ثقه مثل عمل به علم است. همانطور که به علم ترتیب اثر می‌دهند به این هم ترتیب اثر می‌دهند پس معنای ترتیب اثر دادن به ظن چیست؟ یعنی آن را مانند علم معتبر می‌دانند یعنی اگر ما علم را شامل ظن معتبر بدانیم حال یا به ملاک محقق نایینی مثلا با ملاک مورد نظر امام خمینی، می‌توانیم بگوییم اینجا دایره علم گسترده تر شده است، هم علم حقیقی را می‌گیرد و هم ظن معتبر را. تعبدا علم است یعنی آنچه اهل ذکر بگویند معتبر است ولو مفید علم نباشد. این با آن مبنایی که ما قبول کردیم منافات ندارد، هم آن مبنا را ما قبول می‌کنیم و هم اینجا می‌گوییم این علم دایره‌اش وسیع است. علم حقیقی را شامل می‌شود و ظن حاصل از قول اهل ذکر را نیز شامل می‌شود یعنی کأنه با اینکه علم نیست معتبد به آن می‌شود. تعبد به چیزی که علم نیست معنایش این نیست که آن نازل منزله او شده است و حتما این تعبیر را باید کسی بپذیرد که مبنای محقق نایینی را قبول کرده باشد.

اشکال سوم

سلمنا سوال واجب باشد، و سلمنا قبول واجب، اعم از اینکه پاسخ اهل ذکر مفید اهل علم باشد یا نباشد ولی نکته‌ای که در آیه بیان شده این است که سوال از اهل ذکر باشد، اهل ذکر یعنی علماء، فقهاء، راوی بما هو راوی اهل ذکر محسوب نمی‌شود. راوی یعنی

مثل ضبط صوت چیزی را که شنیده نقل کند، اصلاً ممکن است چیزی را دقیق هم نفهمد، لذا عنوان اهل ذکر و عالم بر راوی منطبق نیست. بنابراین حتی اگر ما «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» را اعم بدانیم و بگوییم شامل علم حقیقی و ظن می‌شود و وجوب سوال به قوت خود باقی است و وجوب قبول نیز ثابت است ولی وجوب قبول قول کسی که اهل ذکر و از علماء باشد نه راوی. در حالی که ما اینجا می‌خواهیم قول راوی را حجت کنیم، حجیت خبر واحد را از این آیه می‌خواهیم استفاده کنیم. این اشکالی است که شیخ انصاری در رسائل نیز ذکر کرده است.

پاسخ

محقق خراسانی به این اشکال پاسخ دادند و می‌فرماید: همه روایات در یک سطح نبودند. ما روایاتی مثل زراره و محمد بن مسلم داشتیم که خودشان فقیه بودند. سوالاتی که اینها از امام می‌کردند و پاسخ‌هایی که امام به اینها می‌دادند، حاکی از این است که اینها فقیه و مجتهد بودند. آنها از کیفیت استنباط از آیات سوال می‌کردند و ائمه معصومین (ع) به اینها راه و روش استنباط را تعلیم می‌دادند. پس اینکه بگوییم راوی بما هو راوی از اهل ذکر و علماء محسوب نمی‌شود قطعا در مورد بعضی از روایات صحیح نیست.

محقق خراسانی می‌گویند ما یک مطلبی را ضمیمه می‌کنیم به این مطلب و مشکل حل می‌شود و آن اینکه کسی در میان روایات بین زراره و غیر زراره قائل به تفصیل نشده است. همه کسانی که قائل به حجیت خبر واحد شدند، قول همه مخبران ثقه را حجت می‌دانند. کسی نیامده اسم راویان فقیه را ببرد و بگوید خبر اینها حجت است ولی غیر اینها خبرشان حجت نیست. پس از راه عدم الفصل بین زراره و غیر زراره نتیجه می‌گیریم حجیت خبر واحد مربوط به همه راویان است، چه راویانی که فقیه باشند و چه راویانی که فقیه نباشند.

محقق خراسانی سپس یک فافهم دارد که شاید اشاره به این باشد که زراره دارای دو حیث است یک حیث راوی بودن و یک حیث عالم و فقیه بودن. زراره به حیث اهل ذکر بودن قولش حجت است، طبق این آیه قول زراره از حیث اهل ذکر بودن حجت می‌شود ولی آن حیث راوی بودنش اینجا دیگر مدخلیت ندارد. لذا ادعای وجود عدم فصل اینجا مشکلی را حل نمی‌کند، این اشکالی است که خود محقق خراسانی ممکن است اینجا به پاسخشان به شیخ انصاری داشته باشند.

به هر حال در اینکه اینجا سخن اهل ذکر و علماء باید قبول شود روشن است، هرچند شاید از این جهت جای تأمل باشد که ما اینها را اهل ذکر به حساب بیاوریم. از سوی دیگر بالاخره راویان هم با توجه به سابقه و شرح حالی که از آنها بیان شده فی الجمله اهل ذکر بودند. اینطور نبوده که اینها فقط مثل ضبط صوت یک چیزی را بشنوند و بیایند نقل کنند و هیچ چیزی را نفهمند. حال سطوح معرفتی آنها کمی متفاوت بوده. بنابراین این اشکال نیز شاید قابل رفع باشد.

از این سه اشکالی که ما تا اینجا ذکر کردیم، فی الجمله همه پاسخ داده شد.

سوال:

استاد: می‌خواهید از راه اولویت وارد شوید؟ ... اینکه این آیه دلالت بر حجیت قول مجتهد و مفتی می‌کند روشن است. یعنی آیه دلالت می‌کند بر اینکه مجتهد چیزی را بگوید قبول قولش واجب است. اگر دلالت آیه را بر حجیت قول مجتهد قبول کردیم همان بیان اینجا نیز جریان پیدا کند که قول مجتهد ولو عن حدس است ولی حجت است، قول راوی که به طریق اولی حجت می‌شود زیرا عن حس قول معصوم را نقل می‌کنیم. بله اگر ما اصل آن استدلال را قبول کردیم بعید نیست بگوییم اینجا نیز مطرح می‌شود. مگر

اینکه یک اشکال دیگری مطرح شود چه اینکه بعضی مطرح کردند که این روایت، روایت در چه چیزی، از ناحیه چه کسی؟ مطلق روایت یا نه مثلاً روایت در یک محدوده خاص را ما باید استفاده کنیم؟ ... غیر از شرایط، خود اینکه اهل ذکر را مطرح می‌کند، «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» با توجه با شأن نزول و با توجه به آن اشکالاتی که گفتیم ... ولی فی الجمله می‌توانیم اگر آنجا آن را قبول کرده باشیم، اینجا نیز این را ذکر کنیم.

جمع بندی

پس مجموعاً اشکالاتی که به این آیه بیان شده است همه قابل رفع است، ولی همان ابتدا گفتیم که اینها همه در صورتی است که مراد از اهل ذکر مطلق علماء باشد، هر چند شأن نزول علمای یهود و نصاری هستند ولی بگوییم به عنوان یک دستور کلی؛ می‌فرماید «فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». اما طبق برخی این روایات مراد از اهل ذکر ائمه معصومین (ع) هستند. اگر ما اهل ذکر را منحصرًا منطبق بر ائمه معصومین بدانیم این دیگر قابل استدلال نیست. مگر اینکه بگوییم اینکه اهل ذکر بر ائمه معصومین منطبق شده این تفسیر نیست و تطبیق است و از باب ذکر اعلی مصادیق اهل ذکر آنها ذکر شده‌اند لذا منحصر در آنها نیست، این در واقع ارشاد به یک حقیقت دارد که هر جاهلی باید به عالم رجوع کند. اگر این را بگوییم دلالتش شاید به نوعی قابل قبول باشد.

شرح رساله حقوق

«و بالله العصمه و التأييد»

آخرین جمله‌ای که حضرت اینجا فرمودند این است: «و بالله العصمه و التأييد و لاحول و لا قوه الا به».

در میان حقوقی که تا به حال بیان شده است شاید این تعبیر به خصوص در مورد حق فرج و عورت به کار رفته است. بعد از اینکه حق مهم فرج و راه‌های کمک به آن را ذکر می‌کنند، می‌فرماید: و بالله العصمه و التأييد. این به دلیل اهمیت این عضو و مخاطراتی است که آن را تهدید می‌کند یعنی انسان از این ناحیه شدیداً در معرض خطر است. عصمت لغتاً به معنای منع و بازداشتن و مصونیت است. تأیید به معنای نیرو دادن و کمک کردن و توفیق دادن و اسباب موفقیت فراهم کردن و امثال اینهاست.

آن قدر این عضو مهم است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: به کمک خدا و به تأیید خداوند این مصونیت باید حاصل شود. انسان باید خودش بخواد و حرکت کند ولی مصونیت با نیرو دادن خداوند حاصل می‌شود و بالله یعنی به سبب خدا مصونیت و نیرو برای حفظ این عضو محقق می‌شود. نباید غافل شد، کسی نباید فکر کند که از این ناحیه در امان است، چه بسیار کسانی که از این جهت مطمئن بودند به خودشان ولی بعداً رسوا شدند؛ آنهایی که چنین چیزی را در مورد خودشان محال می‌دانستند، اینکه مبادا یک روزی در مسیر حرام قرار بگیرند در این جهت، قوه شهوانیه آنها غلبه کند و آنها را به راهی بکشاند که سقوط کنند؛ چنین چیزی را در مورد خودشان حدس هم نمی‌زدند اصلاً توجه هم نداشتند که خدا باید آنها را حفظ کند، در دعاها باید از خدا بخواهیم که این مصونیت را برای ما ایجاد کند. به ما نیرو بدهد، ما را کمک کند، توفیق دهد به ما که در رابطه با این عضو این حقی که امام سجاده (ع) فرموده را رعایت کنیم. اراده به ضمیمه کمک خداوند باید باشد. هیچ وقت از این غافل نشویم، از خداوند همیشه باید طلب کنیم که خداوند ما را در چنین لغزش گاهی را حفظ کند و مصون از شیطان نگه دارد ابتدا می‌فرماید: «و بالله العصمه و التأييد» بعد هم می‌فرماید «و لاحول و لا قوه الا به» یا به تعبیر دیگر حوقله به چه معناست؟ چرا اینجا حضرت این را بیان کردند. این را در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»